

کتاب یوئیل و کلیسای ادونتیست‌های روز هفتم لاودیکیه‌ای - شماره چهار و چهار

Jeff Pippenger

2026-02-10

شماره چهار و چهار

در سال ۱۸۴۴، تعلیم سبت روز هفتم مهر آن گشوده شد و سپس، هنگامی که خواهر وایت به درون تابوت عهد نگریت، بر وی تأکید گردید. وی همچنین نوشت که در ایام آخر، تعلیم تجسد از همان تأکید آسمانی برخوردار بود. سبت روز هفتم نمایانگر نور ویژه تابوت عهد است هنگام آغاز روز کفاره پادمنونه‌ای، و سبت سال هفتم نمایانگر نور ویژه تابوت عهد است هنگام رسیدن روز کفاره پادمنونه‌ای به اختتام خود.

آموزه تجسد در آخرین مجمع مقدس باب بیست و سوم سفر لاویان، به صورت نمونه‌وار نمودار است؛ آن امگای سبت روز هفتم است، که در آغاز باب بیست و سوم سفر لاویان، نخستین مجمع مقدس به شمار می‌آید. آن سبت نخستین نمایانگر قدرت آفرینش خداست و سبت آخرین نمایانگر قدرت بازآفرینش اوست. نماد آن سبت نخستین، عدد «۲۳» است و نماد سبت آخری، عدد «۲۵۲».

آن دو نماد چونان دو کرانه لاویان، باب بیست و سوم اند و نیز دو کرانه تاریخ جنبش میلرایتی. سال ۱۷۹۸ تحقق دوره ۲۵۲۰ ساله علیه پادشاهی شمالی اسرائیل بود و دوره ۲۳۰۰ ساله در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ تحقق یافت. هنگامی که خواهر وایت به قدس‌گاه هدایت شد و به ده فرمان نگریت، او نمادی از قوم آخرالزمان خدا بود؛ قومی که، آنگاه که مسیح کار کفاره‌اش را به انجام می‌رساند، او را تا به قدس‌الاقداص پی می‌گیرند. آزمون هیکل، همان آزمون پیروی از بره است، هر کجا که او می‌رود.

این‌ها کسانی‌اند که خود را با زنان نیالودند، زیرا باکره‌اند. این‌ها کسانی‌اند که هر جا بره برود، او را پیروی می‌کنند. اینان از میان آدمیان خریداری شدند تا به عنوان نوبرها برای خدا و برای بره باشند. مکاشفه ۱۴:۴.

خواهر وایت، به عنوان یک نبی، مؤمنان آغازین را که به ایمان به قدس‌الاقداص وارد شدند به تصویر می‌کشید، و بدین‌سان نمونه‌ای برای مؤمنان در پایان فراهم می‌کرد که آنان نیز به ایمان به قدس‌الاقداص داخل می‌شوند و سپس درون تابوت را می‌نگرند. آنچه در آنجا بر ایشان منکشف و روشن می‌شود، آموزه تجسد و به کمال رساندن یگانگی (at-one-ment) است. دو کروی پوشاننده را می‌بینند که نماینده دو سبت آفرینش و بازآفرینی‌اند. عدد ۲۵۲ را در یک سوی تابوت و ۲۳ را در سوی دیگر می‌بینند و درمی‌یابند که، مطابق با آفرینش و بازآفرینی، ۲۳ نمایانگر ازدواج الوهیت با انسانیت است، و ۲۵۲ را نماد تبدیل انسان به انسانی می‌بینند که با الوهیت متحد است.

کفاره‌گاه نباید برداشته می‌شد؛ از این‌رو نگاه کردن خواهر وایت به درون آن مکاشفه‌ای خاص بود، و از نظر نبوی این تمثیل بیشتر برای ایام آخر است تا برای روزگاری که او در آن می‌زیست. با نگرستن متبدل می‌شویم. آزمون هیکل این است که مسیح قوم باکره خویش را گام‌به‌گام به هیکل خود رهبری می‌کند. حقایق نبوی نمایانگر گام‌های آن مسیرند که به وسیله پیام فریاد نیمه‌شب منور شده است.

هیکل چهار و شش‌ساله میلریتی مرحله‌ای است.

هیکل بشری «۲۳»، (نر و ماده، او ایشان را آفرید) گامی است.

برپا کردن هیکل خویش در سه روز به دست مسیح، گامی است.

انبار، هیکل ملاکی است.

نجمیا انبار را از تدنّس طوییا تطهیر کرد.

در همان هیکل بود که کاهن اعظم حلقیا، نوشته‌های موسی را در جریان احیای پادشاه یوشیا کشف کرد.

هیکلی که نجمیا آن را از تدنّس تطهیر کرد، همان هیکلی است که مسیح، به گفته‌ی خواهر وایت، آن را دو بار از «تدنّس کفرآمیز» تطهیر نمود.

تابوتِ رؤیای میلر پله‌ای بود.

هنگامی که مسیح وفاداران خویش را به قدس‌الاقداّس رهبری کرده است، او، چنان‌که در شخص خواهر وایت نمایانده شده، ایشان را به سوی تابوت عهد می‌برد، پوشش کفّاره را بالا می‌برد و به آنان اجازه می‌دهد درون آن را بنگرند. چون به درون می‌نگرند، می‌بینند که هم آموزه تجسد و هم سبتِ روز هفتم با درخششی نرم آراسته‌اند. خط بر خط، آنان که آموزه‌هایی را که «با درخششی نرم آراسته‌اند» بازمی‌شناسند، با خواهر وایت که به ایمان به قدس‌الاقداّس داخل می‌شود و درون تابوت را می‌نگرد، همسو می‌گردند.

انبیای کهن درباره‌ی ایام آخر، به مراتب صریح‌تر از ایامی که خود در آن می‌زیستند سخن گفتند. وقتی همان انبیای کهن خود جزئی از شهادت می‌شوند، آنان نماینده‌ی قوم خدا در ایام آخرند، و قوم خدا در ایام آخر همان یکصد و چهل و چهار هزارند. خواهر وایت شاید مهم‌ترین نبی کهن باشد، زیرا همه‌ی تمثیل‌های او نمایانگر تاریخ آلفای تاریخ امگای یکصد و چهل و چهار هزار هستند. همه‌ی انبیا بقیه را تمثیل می‌کنند، اما خواهر وایت نیز نماینده‌ی تاریخی آغازین است که در تاریخ پایانی—کلمه‌به‌کلمه—تحقق می‌یابد.

در تاریخ بنیادین آلفا، خواهر وایت در رؤیا به قدس‌الاقداّس مقدس آسمانی برده شد. چون بدان‌جا رسید، کفاره‌گاه بر فراز تابوت عهد، جایگاهی که روا نبود برداشته شود، بالا برده شد تا خواهر وایت بتواند به درون آن بنگرد؛ و در آنجا ده فرمان را دید.

در قدس‌الاقداّس دیدم که تابوتی هست؛ سطح فوقانی و جوانب آن از خالص‌ترین طلا پوشیده بود. بر هر سر تابوت یک کروی زیبا بود که بال‌هایش را بر آن گسترده بود. صورت‌هایشان به سوی یکدیگر بود و به پایین می‌نگریستند. میان آن فرشتگان مجمره‌ای زرین بود. بر فراز تابوت، همان‌جا که فرشتگان قرار داشتند، جلالی بسیار درخشان بود که چون تختی می‌نمود که خدا بر آن سکونت دارد. عیسی در کنار تابوت ایستاده بود، و چون دعاهای مقدسان نزد او بالا می‌آمد، بخور در مجمره دود برمی‌خاست و او دعاهای آنان را با دود بخور به حضور پدرش تقدیم می‌کرد. در تابوت، کوزه طلایی من، عصای هارون که شکوفه آورده بود، و الواح سنگی که مانند کتابی بر هم تا می‌شدند، قرار داشت. عیسی آنها را گشود و دیدم که ده فرمان با انگشت خدا بر آنها نوشته شده است. بر یکی چهار فرمان بود و بر دیگری شش فرمان. آن چهار فرمان لوح نخست از شش فرمان دیگر درخشان‌تر می‌درخشیدند. اما چهارمی، یعنی فرمان سبت، از همه نورانی‌تر می‌درخشید؛ زیرا سبت جدا نهاده شده بود تا به احترام نام قدوس خدا نگه داشته شود. سبت مقدس باشکوه می‌نمود؛ هاله‌ای از جلال دور تا دور آن را فرا گرفته بود. دیدم که فرمان سبت به صلیب می‌خکوب نشده بود. اگر چنین می‌بود، آن نه فرمان دیگر نیز چنین می‌بود؛ و آنگاه آزاد بودیم همه آنها را، همچون چهارمی، زیر پا بگذاریم. دیدم که خدا سبت را تغییر نداده است، زیرا او هرگز تغییر نمی‌کند. اما پاپ آن را از روز هفتم به روز نخست هفته تغییر داده بود؛ زیرا بنا بود

زمان‌ها و قوانین را تغییر دهد. نوشته‌های آغازین، ۳۲.

تعلیم سبت روز هفتم، تعلیم آلفای تاریخ بنیادین جنبش میلری بود که آغازش به صورت جنبش میلری فیلادلفیایی بود، سپس در سال ۱۸۵۶ به جنبش میلری لاودیقیایی دگرگون شد، و آنگاه در سال ۱۸۶۳ به کلیسای ادونتیست روز هفتم لاودیقیایی مبدل گردید. خواهر وایت همچنین تعلیم امگا را در تاریخ ایام آخر مشخص می‌سازد، آنگاه که جنبش لاودیقیایی یکصد و چهل و چهار هزار به جنبش فیلادلفیایی یکصد و چهل و چهار هزار دگرگون می‌گردد. انوار آلفا و امگا به وسیله تعلیم سبت روز هفتم و تعلیم تجسد نمایانده می‌شوند.

آنان که با خدا مشارکت دارند، در نور آفتاب عدالت گام برمی‌دارند. آنان با تباه کردن راه خویش در حضور خدا، رهاننده خود را بی‌حرمت نمی‌کنند. نور آسمانی بر آنان می‌تابد. هرچه به پایان تاریخ این زمین نزدیک‌تر می‌شوند، شناختشان از مسیح و از نبوت‌های مربوط به او به طرز چشمگیری افزون می‌گردد. آنان در نظر خدا ارزشی بی‌کران دارند، زیرا با پسر او در یگانگی‌اند. در نظر آنان کلام خدا از جمال و لطافتی برتر برخوردار است. اهمیت آن را می‌بینند. حقیقت بر آنان گشوده می‌شود. تعلیم تجسد در نظرشان با فروغی ملایم آراسته می‌شود. می‌بینند که کتاب مقدس کلیدی است که همه اسرار را می‌گشاید و همه دشواری‌ها را حل می‌کند. کسانی که نخواستند نور را بپذیرند و در نور گام بردارند، از درک راز دینداری ناتوان خواهند بود، اما آنان که در برداشتن صلیب و پیروی از عیسی درنگ نکرده‌اند، در نور خدا نور خواهند دید. نگهبان جنوبی، ۴ آوریل ۱۹۰۵ «آموزه تجسد» را نیز «سر دینداری» می‌نامند.

و بی‌هیچ تردیدی، بزرگ است راز دینداری: خدا در جسم ظاهر شد، در روح تصدیق شد، به فرشتگان ظاهر شد، به امت‌ها بشارت داده شد، در جهان به او ایمان آوردند، و به جلال بالا برده شد. اول تیموتائوس ۳:۱۶.

«راز» تا آخرین نسل مستور می‌ماند، آنگاه که مؤمنان درمی‌یابند که آموزه تجسد امگای سبت روز هفتم است.

یعنی همان سری که از ادوار و از قرون پنهان بوده است، لیکن اکنون بر مقدّسان او آشکار شده است: به ایشان که خدا خواست بشناساند که غنای جلال این سر در میان امت‌ها چیست؛ که همان مسیح در شماسه، امید جلال. کولسیان ۱:۲۶، ۲۷.

به‌جا و شایسته است که کولسیان ۱:۲۶ از «سری» سخن می‌گوید که «پنهان بوده است»، اما آن سر در ایام آخر «مکشوف» می‌شود. نور نبوت آنگاه آشکار می‌گردد که نبوت از مهر گشوده شود، چنان‌که در دانیال باب دوازدهم نشان داده شده است، جایی که در پایان ۱،۲۶۰ روز، در وقت آخر، نبوتی از مهر گشوده می‌شود. آن نبوتی که در طول نسل‌ها پنهان بوده است، از مهر گشوده می‌شود، و همان نبوت همان حقیقتی است که چون مهرش گشوده گردد، همان «جلال» است که در هنگام قانون یکشنبه بر غیریهودیان مکشوف می‌شود. آن سر، «مسیح در شما، امید جلال» است، که تحقق آن در ایام نواختن کرنای هفتم صورت می‌پذیرد.

لیکن در ایام آواز فرشته هفتم، هنگامی که به دمیدن آغاز کند، سر خدا، چنان‌که آن را به بندگان خود، یعنی پیامبران، اعلام کرده است، به انجام خواهد رسید. مکاشفه ۱۰:۷.

شایسته و به‌جا است که صدای فرشته هفتم در روز دهم ماه هفتم آغاز به صدا درآید، چنان‌که در مکاشفه ۱۰:۷ نمایانده شده است. فرشته هفتم نیز به‌عنوان وای سوم بازنمایی شده است، و دو وای نخست اسلام بودند؛ بدین‌سان دو شاهد فراهم می‌شود که وای سوم اسلام است. راز خدا زمانی به پایان می‌رسد که شیپور اسلام دمیده می‌شود.

در تاریخ کرنای هفتم، آموزه تجسد (که سر «مسیح در شما»، یا اتحاد الوهیت با انسانیت است، چنان که به وسیله مسیح، آنگاه که جسم انسانی بر خود گرفت، نمایانده شد)؛ نامزدهای قرار گرفتن در شمار یکصد و چهل و چهار هزار تن از این حیث آزموده خواهند شد که آیا روغن و ایمانی که برای دخول به قدس‌الاقداس لازم است دارند یا نه. اگر درنگ کنند، تاریکی بر ایشان فرو می‌افتد؛ اگر بره را هر جا که او رود پیروی کنند، هدایت خواهند شد تا به درون تابوت عهد بنگرند. در تابوت عهد، تعالیم سبت روز هفتم و آموزه تجسد را خواهند یافت.

هرچند این دو آموزه بسی مهم‌اند، آنچه من بر آن تمرکز دارم نه انوار آلفا و امگا، بلکه این است که نبیه، قوم خدا را در حال ورود به قدس آسمانی و نگرستن به درون تابوت عهد، به تصویر کشید. باید در تاریخ یکصد و چهل و چهار هزار، در ایام آخر، نقطه‌ای باشد که در آن، یکصد و چهل و چهار هزار به قدس‌الاقداس برده می‌شوند تا بر تابوت عهد گشوده نظر افکنند.

اگر این ایمان را دارید که انبیا قوم خدا را در آخرالایام تمثیل می‌کنند، و نیز ایمان دارید که خواهر وایت در هر حیث و جهت، به همان اندازه هر نبی دیگر کتاب مقدس، الهام‌یافته بود، آنگاه آن تطبیقی که همین اکنون بیان کردم باید به منزله حقیقت پذیرفته شود. صد و چهل و چهار هزار باید به ایمان، از پی مسیح به قدس‌الاقداس داخل شوند، چنان که خواهر وایت می‌گوید وفاداران در بیست و دوم اکتبر ۱۸۴۴ چنین کردند. در آن هنگام دو طبقه پدیدار گشتند: آنان که از آن که به ایمان داخل شوند سرباز زدند، و آنان که داخل شدند.

توجهم به اعلام ظهور نخستین مسیح معطوف شد. یوحنا در روح و قدرت ایلیا فرستاده شد تا راه عیسی را آماده کند. کسانی که شهادت یوحنا را رد کردند، از تعالیم عیسی بهره‌ای نبردند. مخالفتشان با پیامی که آمدن او را از پیش خبر می‌داد، ایشان را در موقعیتی قرار داد که نتوانند به آسانی قوی‌ترین دلایل اینکه او مسیح است را بپذیرند. شیطان کسانی را که پیام یوحنا را رد کرده بودند واداشت که فراتر روند: مسیح را رد کنند و او را مصلوب سازند. با این کار، خود را در جایی قرار دادند که نتوانستند برکت روز پنطیکاست را دریافت کنند؛ برکتی که می‌توانست راه ورود به قدس آسمانی را به آنان بیاموزد. دریده شدن پرده هیکل نشان داد که قربانی‌ها و فرایض یهودی دیگر پذیرفته نخواهند شد. قربانی بزرگ تقدیم و پذیرفته شده بود، و روح‌القدس که در روز پنطیکاست نازل شد، ذهن‌های شاگردان را از قدس زمینی به آسمانی برد؛ جایی که عیسی با خون خود داخل شده بود تا منافع کفاره خویش را بر شاگردانش فرو بریزد. اما یهودیان در تاریکی مطلق رها شدند. آنان همه نوری را که می‌توانستند درباره طرح نجات داشته باشند از دست دادند و همچنان به قربانی‌ها و هدایای بی‌فایده خود اعتماد کردند. قدس آسمانی جای قدس زمینی را گرفته بود، اما آنان از این تغییر آگاهی نداشتند. از این رو نمی‌توانستند از شفاعت مسیح در مکان مقدس بهره‌مند شوند.

بسیاری با وحشت به رفتار یهودیان در رد و به صلیب کشیدن مسیح می‌نگرند؛ و چون تاریخ بدرفتاری شرم‌آوری را که با او شد می‌خوانند، می‌پندارند که او را دوست دارند و مانند پطرس او را انکار نمی‌کردند یا مانند یهودیان او را به صلیب نمی‌کشیدند. اما خدایی که دل‌های همه را می‌خواند، همان محبتی را که ادعا می‌کردند نسبت به عیسی دارند، به آزمایش گذاشته است. تمام آسمان با عمیق‌ترین علاقه نظاره‌گر چگونگی پذیرش پیام فرشته نخستین بود. اما بسیاری از آنان که مدعی محبت به عیسی بودند و هنگام خواندن داستان صلیب اشک می‌ریختند، مژده آمدنش را به ریشخند گرفتند. به جای آنکه پیام را با شادی بپذیرند، آن را توهمی اعلام کردند. از کسانی که ظهور او را دوست می‌داشتند نفرت ورزیدند و آنان را از کلیساها بیرون راندند. آنان که پیام نخست را رد کردند، نتوانستند از پیام دوم بهره‌مند شوند؛ و نیز از فریاد نیمه‌شب، که قرار بود ایشان را مهیا سازد تا با ایمان، همراه با عیسی، به قدس‌الاقداس مقدسه آسمانی وارد شوند، بهره‌ای نبردند. و با رد آن دو پیام پیشین، فهم خود را چنان تیره کرده‌اند که در پیام فرشته سوم،

که راه ورود به قدس‌الاقداص را نشان می‌دهد، هیچ نوری نمی‌بینند. دیدم همان‌گونه که یهودیان عیسی را به صلیب کشیدند، کلیساهای اسمی نیز این پیام‌ها را به صلیب کشیده‌اند؛ از این رو از راه ورود به قدس‌الاقداص هیچ آگاهی ندارند و نمی‌توانند از شفاعت عیسی در آنجا بهره‌مند شوند. همچون یهودیان که قربانی‌های بی‌حاصل خود را تقدیم می‌کردند، ایشان نیز دعاهای بی‌حاصلشان را به بخشی تقدیم می‌کنند که عیسی آن را ترک کرده است؛ و شیطان، که از این فریب‌خشنود است، سیمایی دینی به خود می‌گیرد و اندیشه‌های این مسیحیان اسمی را به سوی خود می‌کشاند و با قدرت خود، آیات و شگفتی‌های دروغینش عمل می‌کند تا آنان را در دام خود استوار نگاه دارد. نوشته‌های نخستین، ۲۵۹-۲۶۱.

خواهر وایت، برای به‌تصویر کشیدن همان تاریخ در زمان پیروان میلر—که تاریخ آلفای خواهر وایت، نبیه کهن ایام آخر، است—فرایند آزمون تدریجی تاریخ یوحنا تعمیددهنده و مسیح را که با فرورفتن یهودیان در ظلمت مطلق پایان یافت، معین می‌سازد. در آغاز، آزمون مرگ‌و‌زندگی بر سر ورود به قدس‌الاقداص یا امتناع از آن بود. امتناع از این کار، همان ظلمت را بر عاصیان تاریخ پیروان میلر افکند که بر یهودیان عاصی در تاریخ مسیح فرود آمده بود.

عیسی همواره پایان یک امر را با آغاز آن به تصویر می‌کشد؛ از این رو، هنگامی که خواهر وایت به قدس‌الاقداص برده شد و در پیوند با آزمون ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ به تابوت عهد گشوده چشم دوخت، این امر حاکی از آن است که یکصد و چهل و چهار هزار بر سر پیروی از بره به قدس‌الاقداص یا رفتن به ظلمت کامل ابدی مورد آزمون قرار خواهند گرفت. این واقعیت بر ایمانی مبتنی است که درمی‌یابد پیامبران باستان، آنگاه که خود بخشی از شهادت مکتوب می‌شوند، قوم آخرالایام خدا را به تصویر می‌کشند. خواهر وایت هر دو گروه را به تصویر می‌کشد.

در حالی که در چنین حالت یأس‌آلودی بودم، خوابی دیدم که تأثیر عمیقی بر ذهنم گذاشت. در خواب دیدم معبدی هست که بسیاری به سوی آن می‌شتافتند. تنها کسانی که در آن معبد پناه می‌گرفتند، هنگام پایان گرفتن زمان نجات می‌یافتند. همه کسانی که بیرون می‌ماندند، برای همیشه هلاک می‌شدند. انبوه کسانی که بیرون بودند و هر یک راه خود را می‌رفتند، کسانی را که به معبد وارد می‌شدند تمسخر و استهزا می‌کردند و به آنان می‌گفتند این طرح نجات فریبی مکارانه است و در واقع هیچ خطری برای پرهیز وجود ندارد. حتی برخی را می‌گرفتند تا مانع شوند شتابان به درون دیوارها بروند.

از ترس آن‌که مورد تمسخر قرار گیرم، صلاح دانستم صبر کنم تا جمعیت پراکنده شود، یا تا وقتی که بتوانم بی‌آن‌که آنان متوجه من شوند وارد شوم. اما شمارشان به‌جای کم شدن بیشتر شد و من، بیم آن‌که دیر شود، شتابان از خانه بیرون زدم و از میان جمعیت راه باز کردم. در اضطراب رسیدن به معبد، نه متوجه ازدحامی شدم که دورم را گرفته بود و نه به آن اعتنایی کردم. با ورود به بنا دیدم که معبد پهناور بر یک ستون عظیم استوار بود و به آن بره‌ای بسته شده بود که سراپا پاره‌پاره و خون‌آلود بود. ما حاضران انگار می‌دانستیم که این بره به خاطر ما دریده و زخم‌خورده شده بود. هر کس که وارد معبد می‌شد باید در برابر آن می‌آمد و به گناهان خود اعتراف می‌کرد.

درست در برابر بره جایگاه‌های مرتفعی بود که بر آن‌ها جماعتی نشسته بودند و بسیار خوشحال می‌نمودند. گویی نور آسمان بر چهره‌هایشان می‌تابید و خدا را می‌ستودند و سرودهای شکرگزاری شادمانه‌ای می‌خواندند که همچون موسیقی فرشتگان می‌نمود. اینان کسانی بودند که به حضور بره آمده بودند، به گناهان خود اعتراف کرده بودند، آمرزش یافته بودند و اکنون با شادمانی در انتظار رویدادی شادی‌بخش بودند.

حتی پس از آن‌که وارد بنا شدم، هراسی بر من مستولی گشت و احساسی از شرم، که باید در برابر این مردم خود را فروتن سازم. اما گویی ناگزیر بودم پیش بروم و آهسته‌گرداگرد آن ستون

می‌رفتم تا روبه‌روی برّه قرار گیرم، که ناگاه شیپوری نواخته شد، هیکل به لرزه افتاد، هلهله‌های ظفر از سوی قدیسان گردآمده برخاست، درخششی پرهیبت بنا را روشن ساخت، سپس همه‌جا ظلمتی غلیظ حکم‌فرما شد. مردمان شادمان همگی همراه با آن درخشش ناپدید شدند و من در وحشت خاموش شب تنها ماندم. با عذاب جان بیدار شدم و به سختی می‌توانستم خود را متقاعد کنم که در خواب بوده‌ام. به نظرم آمد که سرنوشتِ شومم مقرر گشته است، که روح خداوند مرا ترک گفته بود، تا هرگز بازنگردد.

اندکی پس از این، رؤیای دیگری دیدم. گویی در یاسی تام نشسته، صورتم را در دست‌هایم پنهان کرده، چنین می‌اندیشیدم: اگر عیسی بر زمین می‌بود، نزد او می‌رفتم، خود را بر پای‌هایش می‌افکندم و همه رنج‌هایم را با او در میان می‌گذاشتم. او از من روی برنمی‌تاقت، بر من رحمت می‌آورد، و من همواره او را دوست می‌داشتم و خدمت می‌کردم. در همان دم، در گشوده شد و شخصی با هیئت و سیمای زیبا وارد شد. با ترحم بر من نظر افکند و گفت: «آیا می‌خواهی عیسی را ببینی؟ او اینجا است، و اگر بخواهی می‌توانی او را ببینی. هرچه داری بگیر و از پی من بیا.»

این را با شادی وصف‌ناپذیری شنیدم و با خرسندی همه دارایی‌های اندکم، هر خرده‌ریز گرامی را گرد آوردم و از پی راهنمایم روان شدم. او مرا به سوی پلکانی تند و به ظاهر سست رهنمون شد. چون آغاز به بالا رفتن از پله‌ها کردم، هشدارم داد که چشمانم را پیوسته رو به بالا بدوزم، مبادا دچار سرگیجه شوم و فرو افتم. بسیاری دیگر که آن سربالایی تند را می‌پیمودند، پیش از رسیدن به بالای آن فرو می‌افتادند.

سرانجام به آخرین پله رسیدیم و در برابر دری ایستادیم. در اینجا راهنمایم به من دستور داد که هر آنچه را با خود آورده بودم برجا بگذارم. من با خوشدلی آنها را فرو نهادم؛ آنگاه او در را گشود و مرا به ورود فراخواند. در همان دم در برابر عیسی ایستادم. در شناختن آن سیمای زیبا هیچ مجال خطا نبود. آن حالت آکنده از خیرخواهی و جلال، نمی‌توانست از آن کس دیگری باشد. چون نگاهش بر من قرار گرفت، در همان دم دانستم که او از جمیع اوضاع و احوال زندگی‌ام و از همه اندیشه‌ها و عواطف درونی‌ام آگاه است.

کوشیدم خود را از نگاه او مصون دارم، زیرا تاب چشم‌های کاونده‌اش را نداشتم؛ اما او با تبسم نزدیک شد و دست خود را بر سرم نهاد و گفت: «مترس.» آوای شیرین صدایش دل مرا به شادمانی‌ای به وجد آورد که هرگز پیش از آن تجربه نکرده بود. چنان سرشار از شادمانی بودم که نتوانستم کلمه‌ای بر زبان آورم؛ اما از فرط تأثر، بر قدم‌هایم به سجده فرو افتادم. در حالی که ناتوان در آن‌جا افتاده بودم، مناظری از جمال و جلال در برابر چشمانم می‌گذشتند، و چنان می‌نمود که به امنیت و آرامش آسمان رسیده‌ام. سرانجام قوتم بازگشت و برخاستم. چشم‌های محبت‌آمیز عیسی همچنان بر من بود، و تبسم او جانم را از شادمانی آکند. حضور او مرا از هیبتی قدسی و محبتی بیان‌ناپذیر سرشار ساخت.

راهنمایم اکنون در را گشود و هر دو بیرون رفتیم. به من فرمان داد که همه چیزهایی را که بیرون وانهاده بودم، بار دیگر بگیرم. چون این کار به انجام رسید، ریسمانی سبز، سخت به هم‌پیچیده، به دستم سپرد. فرمود آن را کنار قلم بگذارم، و هرگاه بخواهم عیسی را ببینم، آن را از سینه‌ام بیرون آورده و تا حد امکان دراز کنم. هشدارم داد نگذارم مدتی پیچیده بماند، مبادا گره بخورد و راست کردنش دشوار گردد. ریسمان را نزدیک قلم نهادم و با شادمانی از پله‌های باریک فرود آمدم، در حالی که خداوند را می‌ستودم و به هر که برمی‌خوردم می‌گفتم کجا می‌توانند عیسی را بیابند. این رؤیا به من امید بخشید. ریسمان سبز در نظر من نمایانگر ایمان بود، و زیبایی و سادگی توکل بر خدا بر جانم رخ نمودن گرفت. شهادتات، جلد اول، ۲۷-۲۹.

از پایان اجتماع اردوگاهی اکستر در ۱۷ اوت تا ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴، فاصله‌ای شصت و شش روزه بود. این شصت و شش روز نماز دوره اعلان فریاد نیمه شب است، و در چارچوب تمثیل ده باکره، آنان که در آن هنگام پیام را اعلام کردند، نمایانگر کسانی‌اند که روغن داشتند، و آنان که در آن هنگام پیام را اعلام نکردند، روغن نداشتند.

در مثل، ازدواج در آغاز زمان درنگ واقع شد. عقد قانونی انجام گرفت و سپس همگان به خانه‌های خود بازگشتند و منتظر ماندند تا پدر داماد تصمیم بگیرد که آیا زفاف برای تتمیم ازدواج جایز است یا نه. خیانت میان عقد نخستین و آیین دوم در نیمه شب، زنا محسوب می‌شد. زمان درنگ مبتنی بر این بود که پدر داماد طی مدتی در انتظار بماند تا ببیند بر عروس چه می‌گذرد. آیا او باردار شده بود؟

هرگاه پدر احرار می‌کرد که همه چیز به سامان است، موکب در نیمه شب به راه می‌افتاد تا از گرمای طاقت فرسای روز در فلسطین پرهیز شود. از این رو، همراهان عروس، یعنی دوشیزگان مثل، مکلف بودند چراغ خود و ذخیره روغن خویش را داشته باشند و در انتظار فریاد نیمه شب بمانند که اعلام می‌کرد موکب عازم عروسی به راه افتاده است، زیرا بنا بود که در شب برگزار شود. در اگزیت فریاد نیمه شب فرا رسید و تو یا روغن کافی برای موکب مهیا داشتی یا نداشتی.

آنان هنگامی که با آن پیام اکستر را ترک کردند، در حقیقت جماعتی مهرشده را به تصویر می‌کشیدند. برخی به اندازه کافی روغن داشتند تا در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ به عروسی وارد شوند، و برخی نداشتند. آن شصت و شش روز نمایانگر دوره‌ای است که در آن قوم خدا تا آستانه در بسته قانون روز یکشنبه مهر می‌شوند. اگر به قدر لازم روغن داشتند، به ایمان وارد قدس‌الاقداص می‌شدند. خواهر وایت ورود قوم خدا به قدس‌الاقداص را در ایام آخر به تصویر کشید، و در تاریخ آلفای او، آزمونی مرگ‌ورزندی در کار بود که با ورود به قدس‌الاقداص به ایمان پیوند داشت. در ایام آخر، یک صد و چهل و چهار هزار از این جهت آزموده خواهند شد که آیا به ایمان به قدس‌الاقداص داخل خواهند شد یا نه. این نیز بار دیگر آزمونی مرگ‌ورزندی است.

این موارد را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

در پاک‌سازی هیکل، عیسی رسالت خویش را به‌عنوان مسیح اعلام می‌کرد و به کار خود آغاز می‌نمود. آن هیکل که برای اقامت حضور الهی بنا شده بود، مقرر بود درسی عینی برای اسرائیل و برای جهان باشد. از ازل، مقصود خدا این بود که هر موجود مخلوق، از سرافیم درخشان و قدوس تا انسان، هیکلی برای سکونت خالق باشد. به سبب گناه، نوع بشر دیگر هیکل خدا نبود. قلب انسان که به واسطه شر تیره و آلوده شده بود، دیگر جلال ذات الهی را آشکار نمی‌ساخت. اما به واسطه تجسد پسر خدا، مقصود آسمان تحقق می‌یابد. خدا در انسانیت ساکن می‌شود، و به واسطه فیض نجات‌بخش، قلب انسان بار دیگر هیکل او می‌گردد. خدا مقرر داشته بود که هیکل اورشلیم شهادتی پیوسته بر سرنوشت والایی باشد که بر هر نفس گشوده است. اما یهودیان اهمیت بنایی را که بدان چنین می‌بالیدند درنیافته بودند. آنان خویشتن را به‌عنوان هیکل‌هایی مقدس برای روح الهی تسلیم نکردند. صحن‌های هیکل اورشلیم که از غوغای دادوستد نامقدس آکنده بودند، به راستی هیکل دل را بازمی‌نمود؛ هیکلی که به حضور شهوت نفسانی و افکار نامقدس آلوده گشته بود.

در پاک‌سازی معبد از خریداران و فروشندگان دنیا، عیسی مأموریت خود را برای پاک‌کردن دل از آلودگی گناه — از امیال زمینی، هوس‌های خودخواهانه و عادات شرور که جان را فاسد می‌کنند — اعلام کرد. ملاکی ۱:۳ تا ۳:۳ نقل شده. اشتیاق دوران‌ها، ۱۶۱.

پیامبر می‌گوید: «دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان فرود آمد که قدرتی عظیم داشت؛ و زمین از جلال او روشن شد. و با صدایی بلند و نیرومند فریاد زد و گفت: بابل عظیم سقوط کرد، سقوط کرد، و

مسکن شیاطین شده است» (مکاشفه ۱: ۱۸، ۲). این همان پیامی است که فرشته دوم داد. بابل سقوط کرده است، «زیرا همه امت‌ها را از شراب خشم زناکاری اش نوشانید» (مکاشفه ۸: ۱۴). آن شراب چیست؟ آموزه‌های باطل او. او به جهان سبت جعلی به جای سبت حکم چهارم داده است و همان دروغی را که شیطان نخست در عدن به حوا گفت، تکرار کرده است—جاودانگی طبیعی نفس. بسیاری خطاهای هم‌خانواده را در سراسر جهان پراکنده کرده است، «احکام انسان‌ها را به جای تعالیم تعلیم می‌دهند» (متی ۹: ۱۵).

وقتی عیسی خدمت عمومی خود را آغاز کرد، هیکل را از بی‌حرمتی کفرآمیزش پاک ساخت. از جمله آخرین اعمال خدمت او، دومین پاکسازی هیکل بود. پس در آخرین کار برای هشدار به جهان، دو دعوت متمایز به کلیساها داده می‌شود. پیام فرشته دوم این است: «بابل سقوط کرد، سقوط کرد، آن شهر بزرگ، زیرا همه ملت‌ها را از شراب خشم زناکاری خود نوشانید» (مکاشفه ۸: ۱۴). و در فریاد بلند پیام فرشته سوم، آوازی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: «ای قوم من، از او بیرون آیید تا در گناهانش شریک نشوید و از بلاپایش نصیبی نبرید. زیرا گناهانش تا به آسمان رسیده و خدا شرارت‌هایش را به یاد آورده است» (مکاشفه ۴: ۱۸، ۵). پیام‌های برگزیده، جلد ۲، صفحه ۱۱۸.